

درباره‌ی شعارهای جنبش جاری

محمد نصیری



واژه‌ی «شعار» در واژه‌نامه‌ی دهخدا به معنای «علامت» است، یعنی چیزی که افراد یک گروه، به واسطه‌ی آن، همدیگر را بازمی‌شناسند. برخی نظریه‌پردازان نیز شعار را صرفاً راهی برای تحریک احساسات هواداران می‌دانند^۱ اما چنان‌که پایین‌تر نشان خواهیم داد واژه یا عبارت‌هایی که به شعار تبدیل می‌شوند، در نگاهی دقیق‌تر، نه صرفاً وسیله‌ای برای شناسایی یا برانگیختن احساسات یاران و دیگران بلکه بیش‌تر همچون رسانه‌ای است که سرشت جنبش را پیشاروی خودی‌ها و «دیگران» قرار می‌دهد. براساس این دیدگاه، جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ که پس از بیش از چهل روز استمرار گنجینه‌ی شعارهای خود را بر ساخته نیز سرشتش را پیشاروی خود و «دیگران» قرار داده است. هدف من در این نوشتار آنست که با نگاه به این شعارها نشان دهم با چگونه جنبشی روبه‌رو هستیم. البته ناگفته پیداست به دلیل این‌که برخی از شعارها و مضامین آن‌ها را نمی‌توان آزادانه مورد بحث قرار داد، در این جا «به‌ناگزیر» به بی‌خطرترین شعارها یا مضامین اشاره کنم.

۱. نکته‌ی چشم‌گیر نخست آنست که هسته‌ی اصلی شعارهای جنبش ۱۴۰۱ همان‌هایی است که در نخستین روزهای آن شکل گرفتند و به‌ندرت شعاری بدان‌ها افزوده شد. جنبش ۱۴۰۱ حول شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» شکل گرفت و این‌که پس از چند ده روز نه‌تنها هیچ شعار دیگری نتوانسته آن را زیر سایه‌ی خود ببرد که گستره‌ای جهانی هم پیدا کرد، بدان معناست که سه مفهوم درون این شعار، برای معترضان، در اولویت نخست قرار دارد. این را با شعارهای آغازین جنبش ۸۸ («رأی من کو» یا «موسوی، موسوی، رأی منو پس بگیر») مقایسه کنید که به‌زودی در سایه‌ی شعارهای دیگری درباره‌ی کلیت نظام، یا احمدی‌نژاد، یا مراجعی مانند منتظری قرار گرفتند. در سال ۸۸ با گذشت زمان، بر شمار شعارها افزوده و جهت‌گیری جنبش دگرگون شد، ولی شعارهای جنبش کنونی «تقریباً» محدود به همان‌هایی هستند که در روزهای اول بیان شده بودند. این بدان معناست که جنبش به خواسته‌هایش آگاه

¹ Nianxi, Xia (2009): Political Slogans and Logic. Diogenes, 221: 109-116

است و قصد ندارد در گذر زمان، اولویت‌هایش را تغییر دهد. این واقعیت ما را به ویژگی دیگر شعارهای جنبش ۱۴۰۱ می‌کشانند، یعنی اعلام خواسته‌های ایجابی.

۲. در تاریخ سیاسی ایران، شعارهای سیاسی معمولاً هویتی منفی یا سلبی داشته‌اند تا مثبت یا ایجابی. اوج این «منفی‌خواهی»، جنبش مشروطه بود که در آن، همه‌ی معترضان علیه محمدعلی شاه بودند ولی درک دقیقی از این نداشتند که مشروطه‌ای که از آن سخن می‌گویند چیست. نزاع‌های بعدی پس از پیروزی مشروطه هم تا حد زیادی در همین درک نادقیق و نامتعیین از «مشروطه» ریشه داشت. به عبارت دیگر، جنبش مشروطه آمیزه‌ای از معترضان با ایدئولوژی‌های گوناگون بود که در یک دوره‌ی تاریخی تصادفاً گرد هم آمده بودند و شعارهای سیاسی نیز سرشت آن جنبش را به طور ایجابی مشخص نکرده بود. انقلاب سال ۵۷ نیز از چنین ابهامی رنج می‌برد، یعنی معلوم نبود پس از حکومت پهلوی، بناست چه حکومتی برقرار شود. مهم‌ترین شعار در این راستا، «استقلال، آزادی، حکومت (یا جمهوری) اسلامی» بود که بنابر آن‌ها حتی معلوم نبود اصل بر حکومت اسلامی است یا جمهوری اسلامی، یا این که این حکومت اصلاً قرارست با استقلال و آزادی چه نسبتی داشته باشد. خیزش‌های اعتراضی پس از انقلاب نیز چنین ماهیتی داشتند. در سال ۱۴۰۱ برای نخستین بار است که یک جنبش، با شعارهایی ایجابی، هم تصویری از آینده‌ای که می‌خواهد را به دست می‌دهد و هم به دلیل صراحتی که دارد حاضر نیست هر نیروی مخالفی را با هر مسلک و باوری در خود بپذیرد. مشخص بودن خواسته‌های ایجابی این جنبش باعث شده شعارهای آن کم‌شمار ولی «تقریباً» همگی جدید باشند، یا تبارشان نهایتاً به جنبش آبان ۹۸ باز گردد. این را مقایسه کنید با جنبش سبز که در شعارها و خطابه‌ها، تاحد زیادی از خود چیزی نداشت و از خطابه‌ها و ریتوریک انقلاب ۵۷ بهره می‌گرفت. برخی از شعارهای آن جنبش، تکرار یا نسخه‌ی دیگری از شعارهای سال ۵۷ بود، شعارهایی مانند «می‌کشم می‌کشم آن‌که برادرم کشت»، «دانشجو - روحانی، پیوندتان مبارک»، «خمینی بت‌شکن، ریشه‌ی شاهو پکن»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، «سکوت هر مسلمان، خیانت است به قرآن»، یا معروف‌تر از همه، «ای شاه خائن آواره گردی...» که تبدیل شده بود به «محمود خائن آواره گردی...». «الله‌اکبر» گفتن‌های شبانه نیز چه در فرم چه در محتوا تکرار کنش سال ۵۷ بود. همچنین با تأکیدی ویژه، نیروهای یگان ویژه،

«گاردی» خوانده می‌شدند تا یادآور «گارد شاهنشاهی» باشند. این قرینه‌سازی‌ها بین اعتراضات ۸۸ و انقلاب ۵۷ را تفسیرهای گوناگون می‌توان کرد ولی به نظر من، بهترین تفسیر آنست که جنبش سبز چون در تعیین آرمان‌های ایجابی خود ناکام بود راحت‌ترین گزینه را برگزید و به‌سادگی، خود را ادامه‌ی انقلاب ۵۷ معرفی کرد. شعارهایی مانند «مجتهد واقعی، منتظری - صانعی» و «بسیجی واقعی همت بود و باکری» را نیز مؤید همین تفسیر می‌دانم، بدان معنا که ما معترضان قصد داریم انحراف‌های انقلاب را برطرف کرده و چنان‌که انقلاب قول داده بود، مجتهدها و بسیجی‌های «واقعی» را رأس امور قرار دهیم. با نگاهی به گذشته با تأسف می‌توان گفت به نظر می‌رسد که دست‌کم رهبران جنبش سبز بیش‌تر در پی تعویض یک الیگارش‌ی مذهبی و ولایی با یک الیگارش‌ی مذهبی و ولایی دیگر بودند. اما جنبش ۱۴۰۱ کاملاً برعکس، به خواسته‌های ایجابی خود آگاه است و دنباله‌رو هیچ جنبشی پیش از خود نیست.

در پایین، تنها به چند خواسته‌ی ایجابی این جنبش که در شعارها نمود یافته اشاره خواهم کرد. نخستین خواسته، «مردسالاری»‌زدایی است. اندک شعارهای قدیمی‌ای که در این جنبش به کار می‌روند همگی «مردسالاری»‌زدایی شده‌اند: از تبدیل «پسر» به «دختر» («به مادرم بگویید دیگر دختر ندارد») گرفته تا تبدیل «برادر» به «خواهر» («می‌کشم می‌کشم هر آن‌که خواهرم کشت»)، یا این‌که نام بانوان جان‌باخته‌ی جنبش مانند «مهسا»، «نیکا» یا «سارینا» جزوی از شعارها شده ولی تا آن‌جا که می‌دانم نام هیچ مرد جان‌باخته‌ای، در شعارها نیامده است.

خواسته‌ی دیگر، مرکززدایی و توجه برابر به همه‌ی نواحی کشورست، و نام بردن از مناطق حاشیه‌ای کشور مانند «کردستان»، «سنندج»، «آذربایجان»، و «زاهدان» که دهه‌ها تحت سرکوب سیستماتیک هستند نیز ناظر به همین معناست. در کنار «مردسالاری»‌زدایی و مرکززدایی، الیگارش‌ی‌زدایی نیز از دیگر خواسته‌های ایجابی این جنبش است. بخش بزرگی از شعارهای معترضان دقیقاً الیگارش‌ی روحانی و نظامی را هدف گرفته است. اما این‌ها تنها در حد شعار باقی نمانده بلکه با پرفورمنس‌ها و کنش‌های سیاسی نیز تکمیل شده‌اند. این کنش، در مورد الیگارش‌ی، شکل بی‌احترامی

به آخوندها در خیابان یا درست کردن تله موش با ساندیس در دانشگاه‌ها را به خود گرفته است. شعارهای مرکززدایانه نیز با حمایت عملی معترضان شهرهای گوناگون، به‌ویژه شهرهای مرکزی، از معترضان شهرهای حاشیه‌ای در هم آمیخته، به گونه‌ای که بسیاری از آنان به خیابان می‌آیند تا بتوانند نیروهای نظامی و انتظامی شهر خود را در همان شهر نگه دارند. کنش حمایت از زنان نیز گونه‌های متفاوت دارد ولی یکی از آن‌ها پذیرش بانوان به عنوان پیشگامان (لیدرهای) اعتراضات است.

۳. فارغ از خواسته‌های دیگر که در این‌جا «نمی‌توان» بدان‌ها پرداخت، و تنها با توجه به همین سه خواسته، به نظر من، شعارهای جنبش چنان دقیق هستند که نه این حکومت در صورت تمایل به اصلاح خود، و نه حکومت احتمالی بعدی، هیچ‌کدام نه تنها نمی‌توانند چشم خود را به روی خواسته‌های جنبش ببندند بلکه حتی مجبورند آن‌ها را راهنمای اصلاح یا تدوین قانون اساسی قرار دهند. حال که خواسته‌های جنبش چنین روشن است بعید می‌دانم بشود مانند سال ۵۸ چند نفر را جمع کرد و قانون اساسی‌ای نوشت و از مردم انتظار داشت که خوانده یا نخوانده، به آن رأی «آری» بدهند. ولی نقش شعارها از این هم می‌تواند فراتر برود بدین معنا که شعارهای این جنبش نه فقط می‌تواند ترسیم‌گر روح قانون اساسی بعدی باشد بلکه در صورت نیاز تفسیرگر آن نیز خواهد بود.

در تضاد با تجربه‌ی فعلی، جا دارد به تجربه‌ی انقلاب ۵۷ بنگریم. در آن انقلاب، مفاهیمی مانند حکومت اسلامی، جمهوری اسلامی، یا حکومت قرآن و اسلام را تقریباً می‌شد همه‌جوره قرائت کرد و یکی از دلایلیش آن بود که این شعارهای ایجابی، بسیار تک‌افتاده بودند و در یک بستر معنایی منسجم قرار نداشتند. محمد مختاری در مقاله‌ای که اندکی پس از انقلاب نوشته می‌گوید: «شعارهایی که مشخصاً از حکومت و جمهوری اسلامی در آن‌ها سخن رفته ۱۶ شعار یعنی معادل ۲ درصد است».^۲ این در حالیست که بنابر شمارش او، چیزی حدود ۵۰ درصد شعارها تنها در ضدیت با شاه بوده است. زمانی که تناسب شعارهای ایجابی و منفی جنبش چنین نامتناسب باشد معلوم است که تازه به‌قدرت‌رسیدگان به هیچ ایده‌ی ایجابی مشخصی تعهد نخواهند داشت و قانون

^۲ مختاری، محمد (۱۳۵۸): بررسی شعارهای دوران قیام. کتاب جمعه، سال اول، شماره‌ی ۲۴

اساسی، چیزی نخواهد بود مگر تحمیل آمالِ قدرتمندترین گروه. درست برعکس شعارهای جنبش کنونی، که تقریباً در یک بستر معنایی منسجم قرار دارند، شعارها یک‌دیگر را تکمیل می‌کنند، و بدین ترتیب، مجموعه‌ی شعارها حکم یک متن منسجم، واضح و مفصل را پیدا می‌کند. در نتیجه، هر گروهی که مسئول اصلاح یا تدوین قانون اساسی بعدی باشد مجبورست «متعهد» به رعایت خواسته‌های معترضان باشد.

۴. به همه‌ی این‌ها، کوشش جنبش برای دروغ نگفتن در شعارها را نیز اضافه کنید. دروغ در گزاره‌های اخباری ممکن است، و تا آن‌جا که می‌دانم شعارهای این جنبش هیچ‌یک اخباری نیستند مگر آن‌هایی که همه‌ی معترضان روی آن‌ها توافق دارند، مثل نحوه‌ی جان‌سپاری مهسا و نیکا، یا رفتار نیروهای امنیتی در دانشگاه شریف. این را با شعارهای دوره‌ی انقلاب مقایسه کنید که بخش بزرگی از آن، گزاره‌های اخباریِ دروغ بود: «شاه زنزاده است، خمینی آزاده است»، «شاه جنایت می‌کند، ج...ده زیارت می‌کند»، «فرح شورتت چه رنگه؟ کارتر میگه سه رنگه»، «شاه طرفدار ماست، خواهرش همکار ماست (از زبان ساکنان شهر نو)»، «هرکی که شاه‌پرسته معلومه که دیوئه»، «اشک چشم ما شوره، کارتر با فرح جوهره»، «رضاشاه سرت سلامت، عروست (دخترت) ج...ده دراومد»، «رضاشاه سرت سلامت، پسرت ک...نده دراومد»، «فرح دستکشت کو، شوهر ک...کشت کو؟» و... (همان). ولی شعارهای جنبش ۱۴۰۱ عمدتاً نه درباره‌ی امور واقع بلکه بیش‌تر درباره‌ی خواسته‌ها و بایدها، یا نظری ستایش‌گونه یا نکوهش‌گونه درباره‌ی افراد و نهادهاست. از این‌رو، معترضان باید بدانند شعارهای تند و لمپنی که در دانشگاه شریف و بعضاً در جاهای دیگر سر داده شد، هرچند یک گزاره‌ی اخباری نبود ولی ماهیت تکمیل‌گرانه‌ی شعارهای جنبش را تضعیف خواهد کرد.

در کلام نهایی، شعارهای جنبش ۱۴۰۱ به دلیل ماهیت ایجابی و صادقانه‌ای که دارند نه فقط روشن‌گر ماهیت جنبش بلکه همچنین حکم یک «تعهد سیاسی» را دارند و معلوم می‌دارند هر تغییراتی که پس از این به وجود خواهد آمد «باید» چه سمت‌وسویی داشته باشد. بدین ترتیب، تعیین شعارهای دقیق و منسجم، به قدر حضور در خیابان، در بار دادن جنبش نتیجه خواهد داشت.